

چگونگی پذیرش ولایتعهدی

روزی مامون به امام رضاع) گفت: یابن‌رسول‌الله! من فضل و عمل و زهد و پارسایی و عبادت تو را شناخته و دیده‌ام، تو را از خودم برای خلافت، سزاورتر می‌دانم. امام رضاع) که از باطن او خیر داشت پاسخ فرمود: من به عبادت و پرستش خداوند بزرگ افتخار می‌کنم و با زهد در دنیا، امیدوارم خداوند از بدی‌ها و شرور دنیا نجاتم دهد و با دوری از محرمات الهی، امید دستیابی به غنایم الهی، و با تواضع و فروتنی، امید به بزرگی در درگاه پروردگار جهانیان را دارم. مامون (زیرکانه و ریاکارانه) گفت: من در نظر دارم خود را از مقام خلافت عزل نموده و تو را به جای خود، معرفی نموده و خود نیز با تو بیعت نمایم!

جوابی که امام رضاع) داد بسیار جالب، زیرکانه و عالمانه بود؛ ای مامون! اگر این خلافت حق تو بوده و خداوند لباس خلافت را بر تن تو پوشانده، دیگر جایز نیست آن را از تن بیرون آورده و بر دیگری بپوشانی! مأمون که جوابی نداشت، به ناچار دست به تحکم زده و گفت: یابن رسول‌الله! شما باید این پیشنهاد را بپذیرئ! و امام رضاع) پاسخ داد: من هرگز این کار را نمی‌میل و رضایت نخواهم داد. اما مأمون دست بردار نبود! حدود دو ماه بر این پیشنهاد خود اصرار ورزید ولی چون به نتیجه‌ای نرسید و کاملاً مایوس گردید با اندکی تغییر، پیشنهاد جدیدی ارائه نمود؛ اگر پیشنهاد خلافت را نمی‌پذیری و مایل نیستی که من با شما به عنوان خلیفه بیعت نمایم، پس پیشنهاد ولایتعهدی مرا بپذیر تا پس از من، خلافت از آن شما باشد!

پاسخی که امام رضاع) داد، بدجوری دل مأمون را به درد آورد؛ به خدا سوگند، پدرم از اجداد پاکم، از امیرالمؤمنین، از مردم رسول خداص) برایم نقل فرموده که من قبل از تو، با سم جدوم شده و مظلومانه از دنیا خواهم رفت و فرشتگان آسمان و زمین بر من خواهند گریست و غریبانه در زمینی در کنار هارون‌الرشید دفن خواهم شد!

مامون (ریاکارانه) گریست و گفت: یابن‌رسول‌الله! تا من زنده‌ام چه کسی می‌تواند تو را بکشد و یا نسبت به تو بی‌ادبی نماید؟!

امام رضاع) که نمی‌توانست بگوید خود، توف قاتل من خواهی بود فقط اشاره‌ای نمود و فرمود: این را بدان که اگر بخواهم می‌توانم دقیقاً آن شخص را نام ببرم! و مامون (که شاید مایل نبود امام نام قاتل خود را بر زبان آورد) گفت: یابن‌رسول‌الله! تو می‌خواهی با این سخنان خود را راحت نموده و از زیر بار این مسئولیتی شانه خالی کنی تا مردم بگویند: «پسر موسی‌بن جعفر، زاهد است و طالب مقامات دنیایی نمی‌باشد»! امام رضاع) در پاسخ مامون فرمود: به خدا سوگند، از زمانی که خداوند مرا آفریده است هرگز به خاطر رسیدن به دنیا درغنی نگفتم‌ام و می‌دانم که من تو از این پیشنهادت می‌منظوری داری! مامون: چه منظوری دارم؟! امام: آیا حقیقت را بگویم در امتانم! مامون: البته که در امان هستنئ! امام: هدف این است که مردم بگویند: «علی‌بن موسی» که دنیا زهد حقیقی نداشته بلکه زهد او بدین جهت بوده که دستش به دنیا نمی‌رسیده، ولی اکنون می‌بینیم که با فراهم شدن زمینه چگونه به طمع رسیدن به خلافت، ولایتعهدی را بپذیرفته است!

مامون که بدجوری عصبانی شده بود چاره‌ای نداشت جز این که صدایش را بلند کند و بگوید: «تو همیشه درست همان کاری را انجام می‌دهی که من دوست ندارم، و از خشم من واهمه‌ای نداری» به خدا سوگند، اگر با میل خودت ولایتعهدی را بپذیرتی که بپذیرتی، وگرنه تو را مجبور می‌کنم که آن را بپذیری، و چنانچه قبول نکنی بگردن تو می‌زنم! امام رضاع) هم (به ناچار) فرمود: خداوند این کار که به دست خویش، خود را با به هلاکت اندازم مرا نهی کرده، اما اگر این طور است که می‌گویی، هر کاری که دلت می‌خواهد بکن و من پیشنهادت را می‌پذیرم به شرط این که «فقط مشاور توباشم و در عزل و نصب‌های امرا و حکام، دخالتی نداشته و قانون یا سنتی را نقض ننهمه و از تصمیم‌گیری‌ها به دور باشم»! مامون که فکر می‌کرد این مبلغ مقدار کم به اهداف خود رسیده است راضی شد در حالی که امام(ع) از این کار ناراضی بود!^(۱)

۱-بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۲۰

«رجعت» از دیدگاه امام رضاع)

هنگامی که امام رضاع) پس از حدود یک ماه سفر از مدینه به «هرو» رسیدند، مورد استقبال مأمون و همراهان قرار گرفتند و در خانه مخصوصی که برای ایشان آماده شده بود، مستقر شدند. پس از گذشت چند روز و رفع خستگی سفر، بحث‌های مأمون با امام رضاع) با هدف مرعوب ساختن حضرت و زیر سؤال بردن وجهه علمی ایشان آغاز شد.

مامون در یکی از این گفت‌وگوها نظر حضرت را درباره «رجعت» جویا می‌شود؛ مسئله‌ای که از آموزه‌های اختصاصی شیعه است و در اصطلاح به معنای بازگشت جمعی از مردگان مؤمن و کافر به زندگی دنیا هنگام قیام حضرت مهدی(عج) است تا کفارن مجازات دنیوی خود را ببینند و مؤمنان نیز ضمن مشارکت در قیام حضرت مهدی(عج) از مجازات کفارن خشنود شوند.

شیخ صدوق در جلد دوم کتاب «عیون اخبار الرضا» این ماجرا را از زبان «حسن بن جهم» چنین نقل می‌کند:

«مأمون: **نظر شما درباره رجعت چیست؟**

امام: رجعت حق است؛ در میان امت‌های پیشین بوده و قرآن از رجعت سخن گفته است و رسول خدا (ص) فرمود: «در این امت همه آنچه در امت‌های قبل بود، بدون کم و کاست نیز هست» و نیز فرمود: «وقتی که مهدی از فرزندانم، خروج و قیام کند، عیسی‌بن مریم از آسمان فرود می‌آید و در نماز به او اقتدا می‌کند. اسلام در آغاز، غریب بوده و در آینده نیز غریب خواهد شد، خوشا به حال غریب‌ها»؛ شخصی از رسول خدا (ص) پرسید «پس از آن چه خواهد شد؟»، پیامبر در پاسخ فرمود: «آنگاه حق به صاحبش بر می‌گردد.»

«مأمون: **درباره تناسخ (انتقال روح شخص مرده به یک فرد زنده دیگر) چه می‌گویید؟**
امام: «کسی که معتقد به تناسخ باشد، به خدا کافر شده و بهشت و دوزخ را انکار کرده است.»
«مأمون: **درباره مسخ‌شدگان چه می‌گویید؟**
امام: «آنها قومی بودند که خداوند بر آنها غضب کرد و به صورت بوزینه و خوک مسخ نمود و پس از سه روز مردند و نسلی از آنها بجای نماند. آنچه در دنیا از بوزینه و خوک و … وجود دارد که نام مسخ‌شده بر آنها نهاده‌اند، مانند سایر حیوانات حرام‌گوشت هستند.»

«مأمون: **«ای ابالحسن! خداوند مرا بعد از تو زنده نگذارد، سوگند به خدا، علم صحیح تنها نزد تو و نوز خاندان شمامست و علوم پدرانت به تو منتهی شده است، خداوند از اسلام و مسلمانان، جزای نیکي به تو عنایت کند.»**
حسن‌بن جهم که از حاضران در مجلس بود، می‌گوید: در پایان مجلس، امام علیه‌السلام برخاست و به خانه‌اش رفت و من به دنبالش رفتم و در خانه‌اش به او عرض کردم: ای پسر رسول خدا! شکر و سپاس خدا را که شایستگی شما برروز کرد و مأمون احترام شایانی از شما نمود و گفتار شما را بپذیرفت.

امام فرمود: «ای پسر جهم! احترام‌های مأمون شما را فریب

ندهد، او به زودی مرا با زهر می‌کشد.»

سخن درباره چرایی نیاز بشر به پیامبر، به معنای تبیین فلسفه آفرینش و خلقت بشر است. زیرا در تبیین مسایلی چون فلسفه هدایت، وحی، بعثت، رسالت، نبوت، امامت و مانند آن، می‌بایست علل و چرایی آفرینش انسان معلوم شود تا اصول دیگر به طور طبیعی با کمی توضیح روشن شود.

درمطلب پیش رو علل نیاز بشریت به وجود پیامبران مورد بررسی قرار گرفته است.

فلسفه آفرینش انسان

انسان موجودی استثنایی در هستی است؛ ویژگی‌های انحصاری انسان موجب شده تا عده‌ای تصور کنند که اصولاً همه چیز بر محور انسان می‌گردد؛ چرا که حتی خدا با انسان معنا پیدا می‌کند. انسان محوری در غرب ریشه در چنین باوری دارد و از این روست که خدا مرده یا اومانیسیم در غرب شکل گرفته و پالنده شده بگونه‌ای که به طور رسمی عده‌نیز به وحی مطرح می‌شود؛ زیرا این انسان است که خدا و وحی را می‌سازد و وحی و مانند آن در محور عقل انسانی قرار می‌گیرد وگرنه می‌بایست به عنوان خرافات یا آن برخورد کرد. جایگاه پیامبرانی چون محمد(ص) در تفکر انسان محوری غرب، جایگاه بس بزرگ است؛ چرا که آنان نوابی بزرگ هستند که در محیط خود تحولات بزرگی را ایجاد کرده و با عقل خویش توانستند نظم و نظامی به جامعه بشری دهند که پیشرفت‌های بزرگ کنونی مرهون آن است.

*فلسفه رسالت و نبوت و امامت، هدایت بیرونی بشر است؛ چرا که انسان به علل درونی و بیرونی نمی تواند انتخاب درستی داشته باشد و در مسیر کمالی گام بردارد؛ خداوند در آیات بسیاری در بیان فلسفه رسالت و نبوت اشاره کرده است.

اما این گونه نباید باشد که حضرت محمد(ص) را به عنوان تنها انسان شناسیم و برای او قداستی بیش از بناغه قائل شویم. بنابراین، نقدی که به قرآن گرفته می‌شود مانند نقدی است که به کتب دانشمندان و نوابی چون افلاطون، ارسطو، ابن سینا، ابن رشد و فارابی و ایشتن و مانند ایشان گرفته می‌شود.

بدون شک چنین تصویری باطل و غلط است؛ زیرا چنین گفتنمان فکری نمی‌تواند جایگاه انسان را به طور طبیعی در هستی مشخص کند مگر آنکه قائل به تصادف باشیم. به این معنا که چیزی ندان، نادانی را آفریده و چیز بی جان آفرینش شده است. در حالی که همین عقل بشری می‌گوید :ذات نایفته یا هستی بخشی / کی تواند که عمل به خوب و صالح گمراه شود و کار درست را به جان آفرینش شده است. در حالی که همین عقل بشری می‌گوید : ذات نایفته یا هستی بخشی / کی تواند که عمل به خوب و صالح گمراه شود و کار درست را به ریاضی و عدالت فرآینگ از بی نظمی و بی عقلانی متولد شود و یا این همه موجودات جان‌دار از بی جان پدید آید.

گفتنمان غریب در نهایت خدا را پذیرفته؛ هر چند که باز نتوانست جایگاه هر یک از خدا و انسان را به درستی تبیین و توضیح دهد. از این رو اختلال در نظریه انسان محوری نتوانست خدا محوری را جایگزین کند؛ بلکه تنها کاری که انجام داد این بود که خداوند را برای یک زمان محدود برای آفرینش و خلق آورد و سپس از صحنه روزگار حذف کرد. این گونه است که نظریه‌خداي ساعت ساز مطرح می‌شود. خدا می‌آید و ساعتی را خلق می‌کند و این ساعت به طور خودکار به حیات خود ادامه می‌دهد. پس دوباره این انسان است که محور هستی می‌شود. حقوق بشر و مانند آن در چارچوب انسان محوری سامان می‌یابد و در نهایت گفتنمان پایان تاریخ نیز بیان می‌کند که انسان به نهایت بلوغ فکری و رفتاری خود در چارچوب لیبرال دمکراسی دست یافته است.

اما این گفتنمان به شدت از پاسخگویی به بسیاری از مسائل فلسفی و عقلی رنج می‌برد؛ چرا که مثلاً هدفی را برای آفرینش بویژه آفرینش انسان تبیین نمی‌کند، اما اسلام نه تنها خدا را آفریدگار بلکه به عنوان پروردگار مشخص می‌کند و برای همه هستی از جمله انسان هدف مشخص کمالی تعیین می‌کند. خداوند انسان را برای این آفریده است که به عنوان خلیفه خداوند مظهر ربوبیت و پروردگاری باشد و خود و مردم هستی را به کمال رهنمون سازد.(بقره، آیه ۳۰)
راه رسیدن انسان به کمال از طریق عبودیت(ذرات،آیه ۵۶) و صراط مستقیم است. انسان با عقل و اراده خود از میان دور شرک و کفر، با شکر گزاری(انسان، آیه ۳) و بهره گیری درست از نعمت های الهی بویژه صفات الهی که در ذات او نهاده شده(بقره، آیه ۳۱) مسیر پرهیز از خسران و کفر را با انجام دقیق اعمال صالح و انگیزه‌های حق و دعوت دیگران به این دو در چارچوب امر به معروف و

معارف Maaref@Kayhan.ir فلسفه نیاز بشر به پیامبر

■ **محمد دولتخواه**

نهی از منکر (سوره عصر) و تقوا پیشگی نسبت به کارهای زشت و اعمال زشت و کفران، ربانی می‌شود.(آل عمران، آیه ۷۹)

اهداف و فلسفه رسالت و امامت

این راه عقل و فطرت است، اما از آنجایی که هواهای نفسانی درونی و طغیان‌گری بخشی از وجود آدمی نسبت به بخش‌های دیگر و همچنین دشمنی بیرونی چون وسوسه‌های ابلیسی و شیطانی، اجازه حرکت در مسیر فطرت و عقل



سالم و قلب سلیم را نمی‌دهد، خداوند به عنوان پروردگار بر آن شد تا دستگیر انسان شود. پس هدایت بیرونی برای اكمال و اتمام هدایت درونی فرستاد که نه تنها مطابق فطرت و عقل است، بلکه مکمل و متمم آن نیز است.(بقره، آیات ۳۰ تا ۳۷، روم ، آیه ۲۰) لذا ارسال پیامبران برای اهداف زیر صورت گرفت:

۱. **هدایت بشریت:** فلسفه رسالت و نبوت و امامت، هدایت بیرونی بشر است؛ چرا که انسان به علل درونی و بیرونی نمی‌تواند انتخاب درستی داشته باشد و در مسیر کمالی کام برآورد؛ زیرا هواهای نفسانی از سویی و وسوسه های شیطانی از سوی دیگر، موجب می‌شود که با درمقام فهم و درک حق و باطل به خطا و اشتباه رود یا آنکه در مقام عمل به خوب و صالح گمراه شود و کار درست را به درستی انجام ندهد. خداوند در آیات بسیاری در بیان فلسفه رسالت و نبوت به مساله هدایت اشاره کرده است.(بقره، آیه ۱۲۳؛ اعراف، آیه ۴۳؛ رعد، آیه ۷؛ نحل، آیه ۳۶)

* وحی به انسان کمک می‌کند تا خود را بشناسد و بتواند قوای خود را تنظیم و متعادل سازد تا در مسیر رشد قرار گیرد. این همان چیزی است که از آن به تزکیه نفس و خودسازی یاد می‌شود.

۲. **تعلیم حکمت:** انسان با ناگهی به جهان از طریق عقل خود نمی‌تواند بهیشتی و موهبات نفسانی اجازه نمده که این چراغ، و پرزور و آن فطرت، بیرون از دسترس عقل است. عقل انسانی کلیاتی از روان و روح را درک می‌کند و می‌تواند از طریق خواب به مفهوم تجرید روح و روان برسد و یا با تفکر در برخی خدایان خود قادر شود که برای کتاب واول، اول و آغازی است؛ اما در فهم جزئیات بسیار، ناتوان است. علوم وحیانی به عقل انسانی کمک می‌کند تا درک بهتر و کامل تری نسبت به بیرون از جهان مادی ببیندازد و با جهان‌های دیگری ارتباطی شود.فلسفه عقلانی با همه بلندای تفکری خود ناتوان از تبیین حقایق جهان‌های دیگر است و تنها با کلیاتی انسان را آشنا می‌کند. اینجاست که علوم وحیانی به انسان کمک می‌کند تا حقایق هستی را فراتر از آنچه به حواس و یا عاقل رسد، درک می‌شود، بفهمد و آشنا شود. از این رو در آیات قرآنی در بیان فلسفه رسالت، سخن از علوم حکمتی گفته شده که از طریق وحی تعلیم داده می‌شود.(بقره، آیات ۱۲۹ و ۱۵۱ و ۲۳۱؛ آل عمران، آیات ۴۸ و ۱۶۴ ؛ جمعه، آیه ۲)

۳. **تعلیم کتاب و قانون:** عقل انسانی به سبب آن که از احاطه به همه هستی ناتوان است، نمی‌تواند حقیقت را چنانکه هست بشناسد و نمی‌تواند عدالت را نسبت

به هر چیزی ادا کند؛ زیرا قرآن دانه هر چیزی در جای مناسب و نیز اعطای حق هر صاحب حقی نیازمند احاطه کامل است که انسان و عقل انسانی از آن ناتوان است. چالب اینکه انسان حتی نسبت به همه حقیقت خود آگاهی ندارد و نمی‌تواند خواسته‌ها و نیازهای واقعی و خیالی خود را از یکدیگر بازشناسد. این گونه است که نه تنها در بخش حقوق بشر بلکه در بخش حقوق خود به خطا می‌رود و به نفس خود ظلم روا می‌دارد و کاری را نفس خود می‌کند که سزوار آن نیست و موجب می‌شود تا به سبب همین عدم شناخت حقیقت خود، در انجام کارها و برآورد نیازهای خود به خطا برود و به خود ظلم کند. پس انسان نیازمند کمک است تا حق را چنانکه هست بشناسد و عدالت را درباره هر چیزی به جا آورد. بنابراین حتی برای تنظیم روابط بین قوای نفسانی خود و نیز روابط بین انسانی نیازمند دانش و علم احاطی و کامل است که انسان فاقد آن است. وحی به انسان کمک می‌کند تا حقایق را چنانکه هست بشناسد و عدالت را در حق هر چیزی به درستی ادا کند. قویانینی که در وحی برای تنظیم روابط انسان با انسان، انسان با خدا و انسان با مخلوقات دیگر بیان شده است، می‌تواند به انسان کمک کند تا عدالت ورزد و حق هر چیزی را به درستی ادا کند و نقش ربوبیت و خلافت الهی را نسبت به خود و دیگران انجام دهد. آنچه در هدایت‌های وحیانی است، آموزه‌های معرفتی و نیز آموزه های دستوری است که هم حقایق را تبیین می‌کند و هم نشان می‌دهد که چگونه باید میان قوای نفسانی خود و هم چنین میان خود و دیگران (انسان، خلق و خدا) ارتباط برقرار کرده و تعامل داشته باشد. آموزه های دستوری وحیانی در تبیین تعلمات و ارتباط با خود و دیگران است.(بقره، آیات ۱۲۹ و ۱۵۱ و ۲۳۱؛ آل عمران، آیات ۴۸ و ۱۶۴ ؛ جمعه، آیه ۲؛ حدید، آیه ۲۵)
۴. **تزکیه نفس:** چنانکه گفته شد انسان در شناخت و معرفت نفس با مشکل جدی مواجه است و نمی‌تواند بدون وحی از خود شناختی کامل و دقیق داشته باشد. افزون بر اینکه برخی علل درونی چون طغیان بخشی از نفس علیه بخش های دیگر و نیز وسوسه های شیطانی موجب می‌شود که عقل انسانی به رشد و بالندگی نرسد تا بتواند با استفاده از چراغ عقل و گرایش کمالی فطرت در مسیر درست حرکت کند. اینجاست که وحی به کمک انسان می‌آید تا او را نسبت به حقایق وجودی خود آگاه کند و از زیاده خواهی بخشی از نفس انسانی یعنی قوای شهوانی و غضبانی هشدار دهد و زمینه را برای قدرت گیری و رشد عقل فراهم آورد. در حقیقت وحی به انسان کمک می‌کند تا خود را بشناسد و بتواند قوای خود را تنظیم و متعادل سازد تا در مسیر رشد قرار گیرد. این همه، چیزی است که از آن به تزکیه نفس و خودسازی یاد می‌شود.(بقره، آیات ۱۲۹ و ۱۵۱ و ۲۳۱؛ آل عمران، آیات ۴۸ و ۱۶۴ ؛ جمعه، آیه ۲)

۵. **عدالت:** چنانکه گفته شد، انسان زمانی می‌تواند عدالت را نسبت به قوای نفسانی خود و با دیگران اجرا کند و بدان قیام نماید که نسبت به حقیقت هر چیزی شناخت و معرفت کامل داشته باشد تا بر اساس معرفت کامل ، هر چیزی را در جای خود به کار گیرد و قرار دهد و حق هر چیزی را ادا نماید. از آنجایی که انسان نسبت به حقایق وجودی خود احاطه کامل ندارد مگر آنکه عقل انسانی به کمال رشدی خود رسیده باشد و در باره دیگران این شرایط بسیار سخت تر خواهد بود و شناخت حقیقت دیگران یا مشوراریاب یا ناشدنی است، پس نیازبه وحی و رسالت دارد تا او را نسبت به حقایق آشنا کرده و زمینه برای قیام انسان به عدالت فراهم آید.(حدید، آیه ۲۵؛ یونس، آیه ۴۷)

۶. **رفع اختلاف و داوری:** وقتی انسان نسبت به هر چیزی چنانکه باید و شاید آگاهی و شناخت ندارد، نمی‌تواند در مقام داوری و قضاوت بنشیند و حکمی صادر کند که فضل الخللط باشد؛ زیرا ممکن است به سبب عدم شناخت کامل، به خطا حکم و قضاوت کند و حق را تضییع نموده و ظلم روا دارد. اینجاست که نیازمند هدایت بیرونی است تا به انسان کمک کند حق را بشناسد و میان امور و افراد داوری نماید. یکی از اهداف ارسال پیامبران چنانکه در آیات قرآنی بیان شده داوری و قضاوت بویژه میان انسان است تا عدالت اجرا شود و حق هر صاحب حقی به او داده شود.(بقره، آیات ۲۱۳ و ۲۱۲ ؛ شوری، آیات ۱۲ و ۱۴)

۷. **عبادت:** انسان نسبت به خداوند آگاهی ندارد و اگر بخواهد مسیر کمالی را طی کند می‌بایست متکی بر عقل سالم و فطرت سلیم باشد؛ چرا که عقل سالم چون چراغی فروزان ، حقایق را روشن می‌کند، و فطرت به طور طبیعی به سوی جمال گرایش دارد و انسان را بدان نسومی می‌برد، ولی از آنجایی که وسوسه‌های شیطانی و هواهای نفسانی اجازه نمده که این چراغ، و پرزور و آن فطرت، سالم بماند، نیازمند وحی هستیم تا نه تنها همان حرکت کمالی را نشان دهد و راه بنماید بلکه حتی نسبت به جزئیات آداب بندگی آگاه سازد تا انسان را به کمال خدایی شاد و پرورد و زمینه برای خلافت کامل انسان بر موجودات هستی فراهم آورد. خداوند در آیاتی از جمله آیه ۳۶ انسان را نسبت به تبیین فلسفه رسالت و اهداف وحی به این نکته توجه می‌دهد که انسان نیازمند هدایت بیرونی است تا او را نسبت به طاقوت آگاه و راه رسیدن به خدا را با جزئیات احکام عبادی و رفتاری بیان کند.
۸. امور دیگر: آیات قرآن امور دیگری برای فلسفه و هدف رسالت و هدایت وحیانی بیان کرده که از آن جمله می‌توان به تقوا(اعراف، آیه ۲۵)، انعام ورحمت(نساء، آیه ۱۶۵) ، بشارت و انذار(مهمان)، تبیین حق(بقره، آیه ۲۱۳) ، امتحان و آزمون(حدید، آیه ۲۵، فرقان، آیه ۲۰) ، تبلیغ روشن هدایت‌های الهی(نحل، آیه ۳۵) و مانند آن اشاره کرد. البته اینها به یک معنا در چارچوب موارد پیش گفته قرار می‌گیرد و در حقیقت تبیین و تشریح کامل تر همراه با بیان جزئیات همان اصول کلی در فلسفه رسالت است.

نمی‌دریای آموزه‌های اخلاقی امام حسن (ع)

■ **محمد مهدی رشادتی**



* انسان بد اخلاق از حیث روانشناختی کارهایش با سختی و گره خوردن همراه است و از حیث جامعه‌شناختی پی‌درپی موجهات ناراحتی خود و اطرافیان و سلب آسایش دیگران را فراهم می‌سازد.

یکی از روحانیون می‌گوید: پاره‌ای به او دادم تا برآیم عبا و قبا بدوزد. گفت: روز روز کار دارم و مزدش چهل تومان می‌شود. روزی که رفتم لباسهایم را بگیرم گفت: جرتش ۲۰ تومان است. گفتند: چون تکبر می‌کردم دو روز کار می‌برد ولی یک روز کار برد. (همان ص ۲۵)

اگر ما بتوانیم در برخورد با دیگران، خودمان را جای آنها بگذاریم و از موضع آنان مسأله را نگاه کنیم و سپس قضاوت نماییم. دراین صورت به مرز انصاف نزدیک‌تر شده‌ایم و قضاوت‌هایمان صحیح‌تر خواهد شد.
از آن بهره‌ورتر در آفاق کیست

که در ملکرانی به انصاف زیست

چون تو رسد زین جهان غربتیش

ترحم فرستند بر تربتیش
(کلیات سعدی ص ۱۵۶)

بداخلاقی و آثار آن

امام حسن(ع) فرمود: اشد من المصیبه سوءالعقل.بداخلاقی از هر مصیبت و بلایی، سخت‌تر است. (فرهنگ سخنان امام حسن(ع) ص ۳۰)
حضرت در عبارتی مثل خوش اخلاقی را از جمله بهترین خوبی‌ها و مکرم اخلاق به شمار می‌آورد. (همان ص ۳۹)
برخی از مردم مشکلات اجتماعی، بلاهای غیرمنتظره، سیل‌ها، زلزله‌ها، ویرانی‌های ناشی از جنگ، از دست دادن عزیزان و ... را مصیبت‌های دردناک به حساب می‌آورند. اما بد اخلاقی و ناهنجاریهای رفتاری را آن گونه که لازم است مورد توجه قرار نمی‌دهند. در حالی که امام(ع) بدخلقی را از هر بلایی زیان‌بازتر و شدتوارتر معرفی می‌کنند. امام علی(ع) فرمود: هیچ تنهایی و وحشتی و خشتناک‌تر از بد اخلاقی نیست. (غزرالحکم ج ۱ ص ۳۲۶)

صفحه ۶

یک‌شنبه ۸ دی ۱۳۹۲

۲۶ صفر ۱۴۳۵ – شماره ۲۰۶۷۶

www.shamstoos.ir

چراغ راه عذاب الهی برای تارکان امر به معروف

قال الامام(الرضاع): اذا توكلت الناس الامر بالمعروف والنهي عنی المنکر فلياذنوا بوقاع من الله.

امام رضاع) فرمود: هر گاه مردم امر به معروف و نهی‌ازمنکر را به عهده یکدیگر بگذارند، پس باید برای عذاب الهی، آماده و منتظر باشند.^(۱)

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۹

حکایت خوبان

بهر کسی که در راه امر به معروف و نهی از منکر، خصلت‌های نیک و عفت‌های پاک را در پیش گیرد، خداوند او را از عذاب‌های آتش نجات می‌دهد.

تاکید بر نماز خالصانه

برای پیامبر خدا(ص) دو شستر بزرگ آوردند. حضرت به اصحاب فرمود: «آیا در میان شما کسی هست دو رکعت نماز بخواند که در آن هیچ‌گونه فکر دنیا به خود راه ندهد، تا یکی از این دو شتر را به او بدهم؟» حضرت این سخن را چند بار تکرار نمود. کسی از اصحاب پاسخ نداد. حضرت علی(ع) به پا خاست و عرض کرد: یا رسول‌الله! من می‌توانم آن دو رکعت نماز را بخوانم. پیامبر گرامی(ص) فرمود: بسیار خوب به‌جای او! را علی(ع) مشغول نماز شد. هنگامی که سلام نماز را داد جبرئیل نازل شد. عرض کرد: خداوند می‌فرماید: یکی از شترها را به علی بده! رسول خدا فرمود: شرط من این بود که هنگام نماز اندیشه‌ای از امور دنیا را به خود راه ندهد. علی(ع) در تشهد که نشسته بود فکر کرد کدام یک از شترها را بگیرد. جبرئیل گفت: خداوند می‌فرماید: هدف علی این بود کدام شتر چاقتر است او را بگیرد، بکشد و به فقرا بدهد! اندیشه‌اش برای خدا بود نه برای خودش و نه برای دنیا.

آنگاه پیامبر(ص) به خاطر تشکر از علی(ع) هر دو شتر را به او داد. خداوند نیز در ضمن آیهای از آن حضرت قدردانی نمود و فرمود: ان فی ذلک لذکرى لمن كان له قلب او لقی السمع و هو شهید. (۳۷). پس رسول خدا(ص) فرمود: هر کس دو رکعت نماز خالص بخواند و در آن اندیشه‌ای از امور دنیا به خود راه ندهد، خداوند از او خشنود شده و گناهانش را می‌امزد.^(۱)

۱- داستان‌های بحارالانوار، ج ۴

پرسش و پاسخ

چرایی شهادت امام رضا(ع)

چرا مأمون که با اصرار و پافشاری و تهدید ولایتعهدی خود را به امام رضاع) واگذار کرد و به خواسته خود رسید، امام رضا(ع) را به شهادت رساند؟
پاسخ:
مأمون در ظاهر به امام رضاع) احترام می‌گذاشت و او را به عنوان ولیعهد و خلیفه پس از خود معرفی نمود و حتی به نامش سکه ضرب کرده بود. احترام مأمون نسبت به امام رضاع) به این سبب بود که فضیلت و برتری امام(ع) را بر خود می‌دانست! و با قبولاندن ولایتعهدی به آن حضرت می‌خواست به مردم وانمود کند که امام(ع) به دنیا وابسته و دلبدست است تا مردم نسبت به آن حضرت بدبین شده و از مقام و نفوذ معنوی ایشان در مردم کاسته شود.

اما هنگامی که دید از این طریق موفق نشد به اهداف شوم خود دست پیدا کند، از دانشمندان و متکلمین جهان اسلام که آراء مخالف داشتند، و حتی از علمای یهود و مسیحیت و زرتشتی و صابئین و براهمه و ملحدان و دهریون برای یحیی و مناظره علمی با آن حضرت دعوت به عمل آورد ولی پسر موسی‌بن جعفر(ع) همه آنان را مغلوب ساخت! مردم که این برتری‌های امام(ع) را دیدند به این نتیجه رسیدند که «خلافت، حق واقعی امام رضاع) است نه حق مأمون!» هر روز که جوسان، این اخبار را به گوش مأمون می‌رساندند حس حسادت و کینه‌توزی وی نسبت به امام(ع) بیشتر می‌شد. عامل دیگری که خرم‌ن این کینه و حسادت را شعله‌ورتر می‌نمود، این بود که امام(ع) از گفتن و اظهار نمودن سخن حق در برابر مأمون، ترس و واهمه‌ای نداشت! مأمون با زیرکی خاص و شیطانی، حس حسادت خود را مخفی نگام می‌داشت ولی هنگامی که دید به هیچ‌وجه نمی‌تواند امام رضاع) را در نظر مردم، بی‌اعتبار سازد، آن حضرت را با سمی مهلک به شهادت رسانید.^(۱)

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۳۹

سلوک عارفانه

دشواری تزکیه نفس

(بدان ای سالک راه حق!) باید متانسف باشیم که خانه چائمان به تصرف خدا درآمده و در آن جایی برای خلق باقی نمانده است. با اینکه بزرگان دین شهادت داده بودند که «القلب همی الله» فلا تسکن فی حرمله غیر الله» که خانه مختص به خداست، در خانه (مخصوص) خدا، غیر خدا را ننشان. (بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۵)
پس وای بر من که چه خیانت بسیار بزرگی مرتکب شده‌ام که خانه خدا را به تصرف غیر خدا داده و خود را مستحق بداخلاقی در خانواده دچار فشار قبر است. (هزار و یک حکایت اخلاقی ص ۳۷۸)
شهید مطهری از قول استاد خود مرحوم آیت‌الله میرزا علی‌آقا شیرازی نقل می‌کنند: در خواب دیدم مردم و بدنم را برای دفن به قبرستان حاصل می‌کنند. بعد از دفن آنها رفتند و من تنها ماندم و نگران از اینکه چه خواهد شد. ناگاه سگ سفیدی را دیدم که وارد قبر شد. در همان حال حس کردم که این سگ، همان تندخویی من است که تجسم یافته و به سراغ من آمده است. مضطرب شدم و در همان حال بودم که حضرت سیدالشهاده امام حسین(ع) تشریف آوردند و به من فرمودند: غصه نخور، من آن را از تو جدا می‌کنم. (حکایتها و هدایتها ص ۱۶۹)

۱- بنای بندگی صفای زندگی، آیت‌الله ضیاء‌آبادی، ص ۲۷۰

www.shamstoos.ir